



یکی از انواع مهم فقر یک جامعه، فقر فرهنگی آن می‌باشد و از نشانه‌های فقر فرهنگی، یکی ضعف تحقیق علمی و پژوهشی در آن است؛ نه فقط نبود آن در محیط‌های علمی بلکه حتی نابسامانی در روشها و فقر در نیروی انسانی پژوهشگر هم فقر شمرده می‌شود، و نیز فقر پژوهش نه در کمیت قابل شمارش آن است که حتی توزیع نامتناسب آن در بخشهای علمی نیز فقر علمی بحساب می‌آید، زیرا رشد علمی در چند زمینه محدود – و مثلاً در چند رشته علمی و آزمایشگاهی جدید که حتی نتایجی درخشان به بار می‌آورد، در حالیکه در بسیاری از بخشها بویژه در زمینه علوم انسانی آثار فقر و نابسامانی و گاه تعطیل دیده می‌شود – باز رشد علمی نیست زیرا رشد علمی باید در همه زمینه‌ها و دانشها باشد و علوم انسانی اهم آنهاست.

این سخن، یعنی نبود غنای لازم در پژوهش علمی و از جمله علوم انسانی، حتی، بمعنای تعداد آماری و کمی آن نیست، بلکه مقصود این قلم در روح تحقیق و چیزی است که به آن کیفیت و محتوا و ارزش تحقیق می‌گویند. ممکن است شکل ظاهری و آمارها نشان دهد که پژوهشهایی فراوان در کشور انجام می‌شود ولی پس از عمق‌سنجی روشن می‌گردد که حجم ظاهری آن حبابگونه و ظاهر‌نمایی است و جوهره‌کارا و مفیدی برای فعالسازی و پیشبرد علمی جامعه در همه زمینه‌ها در آن نیست و باز هم، یکی از دلایل آن، کمبود نیروی انسانی ممتاز و قادر به انجام پژوهش بمعنای حقیقی و جامع آن است.

از این گفته نباید نتیجه گرفت که در کشور و در حوزه و دانشگاه، اساتید و محققان فاضلی وجود

ندارد بلکه برعکس، نکته در اینجاست که با وجود این افراد، چرا کار علمی عمیق و قابل ارائه به دنیای علمی امروز، چندان که باید عرضه نمیشود؟

این تناقض از آنجاست که محققان موجود کشور، هم بسبب تعداد اندک و هم بسبب مشکلات زندگی و موانع اداری و مالی و برنامه‌های غلط آموزشی، و نیز تراکم شغلی و تدریس، ناچارند تمام وقت گرانقدر خود را - که باید به مطالعه و تحقیق و نظریه‌پردازی و ابداع مطالب جدید علمی صرف کنند - بگونه‌ی بهدر بدهند؛ در ظاهر تدریس و آموزش، اما بسبب تراکم و حجم نامناسب و وقتگیر آن بسبب گرفتاری در چاله و چاههای اداری و قانونی! - که آفت دانش و دانش‌پژوهی علمی است - بتعبیر عامیانه: فرصت خواراندن سر نداشته باشند و تدریس را از روی حافظه و یادداشتهای گذشته یا کمسود انجام دهند، که ثمره آن دانش‌آموختگانی است که حتی با داشتن درجه دکترا و امکان تدریس در دانشگاهها، بنیه علمی ضعیفی دارند و شاگرد ضعیف تربیت خواهند کرد.

این ضعف و فقر و نابسامانی هنگامی از نظر به عمل در می‌آید و هنگامی زیان آن برای کشور محسوس میگردد که طرحی پژوهشی و ارزشمند و مفیدی در معرض اجرا قرار گیرد و تدوین و تألیف آن نیازمند پژوهشگرانی باسواد و با عمق علمی باشد، اینجاست که آه از نهاد برمی‌آید و هر بنیانگذار خیرخواهی را از آن پشیمان میکند. این وقتی است که با هزاران دشواری و صرف سرمایه‌های فراوان پایه تحقیقی مورد نیاز جامعه گذاشته میشود، ولی نیروی انسانی کار یعنی پژوهشگری استاد، وجودش کمیاب میشود و باید با چراغ بدور شهر گشت تا یکی پیدا شود و از آنهمه اشباه الرجال چند تهمتن بدست آید. این تجربه، هرکس را به یاد حدیثی می‌اندازد که فرمود: «ما اکثر الضجيج و اقل الحجاج»!

دستگاهها و مدیران دلسوز امور فرهنگی باید هرچه زودتر به فکر چاره این فقر الدم علم و تحقیق باشند و بدانند که همانگونه که ضعف و فقر الدم بدن را به بیماری و مرگ میکشاند، فقر علمی و کمبود توان پژوهش - که قوه محرکه علم است - جامعه را به بیماری و ناتوانی و نابودی میرساند، بویژه اگر این نقصان و فقر در علوم انسانی و بطور اخص علوم عقلی باشد که در حکم قوه عاقله نسبت به اندام انسان است.